

خاستگاه‌های معرفتی عدالت اجتماعی در گفتمان انقلاب اسلامی و دلالت‌های آن بر سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی (مقایسه دیدگاه امام خمینی (ره) و شهید مطهری) امیرعلی کتابی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۹

چکیده:

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نقطه گسستی معرفت‌شناختی در الگوهای حاکم بر اداره امور عمومی و جامعه‌شناسی سیاسی توسعه پدید آورد. در کانون این صورت‌بندی نوین، مفهوم «عدالت اجتماعی» نه صرفاً به مثابه خط‌مشی رفاهی تسکینی یا شعاری تبلیغاتی، بلکه به عنوان دال مرکزی و فلسفه توجیه‌گر مشروعیت سیاسی نظام مستقر گردید و مرزهای مفهومی خویش را با برابری طلبی صلب سوسیالیستی و آزادی‌خواهی صوری لیبرالیسم مشخص ساخت. این پژوهش با کاربست رویکرد ردیابی تبار معرفتی و روش توصیفی-تحلیلی، به واکاوی خاستگاه‌های زایش مفهوم عدالت در منظومه فکری دو نظریه‌پرداز طراز اول انقلاب اسلامی-حضرت امام خمینی (ره) و استاد مرتضی مطهری پرداخته و دلالت‌های ساختاری آن را بر بازتولید «سرمایه اجتماعی» و کیفیت «مشارکت سیاسی» تبیین می‌نماید. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مرتضی مطهری با خاستگاه کلامی عدلیه، عقل‌گرایی شیعی و اصالت‌بخشی به حقوق فطری، الگویی از «عدالت رویه‌ای و استحقاقی» را بنیان می‌گذارد که خروجی جامعه‌شناختی آن، زایش اعتماد نهادی، انضباط ساختاری، تقویت سرمایه اجتماعی پل‌زننده و ارتقای مشارکت سیاسی به سطحی ملنی، نهادینه‌شده و عقلانی است. در نقطه مقابل، امام خمینی (ره) با نقطه عزیمت عرفان انضمامی، فقه حکومتی مقاصدمحور و صورت‌بندی دوگانه قرآنی «مستضعفان-مستکبران»، بر «عدالت توزیعی، جبرانی و هویت‌بخش» پای می‌نهد که کارکرد مستقیم آن، خلق سرمایه اجتماعی پیونددهنده، وحدت هویتی و بسیج پرشور و تکلیفی توده‌ها در بزنگاه‌های تاریخی است. نتیجه تطبیقی حاکی از آن است که پایداری سامانه سیاسی پس‌انقلاب، منوط به موازنه‌های کارکردی میان عدالت رویه‌ای و استحقاقی مطهری با عدالت توزیعی و توانمندسازی امام خمینی است؛ برهم‌خوردن این توازن، ساختار سیاسی را هم‌زمان با بحران ریزش اعتماد نخبگان و طبقات متوسط، و یگانگی طبقات فرودست با مشارکت موثر مواجه می‌سازد.

واژگان اصلی: انقلاب اسلامی، تبارشناسی معرفتی، عدالت اجتماعی، عدالت رویه‌ای، عدالت توزیعی، سرمایه اجتماعی، اعتماد نهادی، مشارکت سیاسی، امام خمینی (ره)، مرتضی مطهری.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در واپسین دهه‌های سده بیستم، شالوده‌های مسلط بر ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی و مکاتب متعارف نظریه‌های نوسازی را در برابر پارادایمی بدیع و نامنتظر قرار داد. تا پیش از تکوین این پدیده ساختارشکن، نظریه‌های غالب نوسازی غربی با مفروض انگاشتن خط سیر خطی و جهان‌شمول جوامع صنعتی، نوسازی سیاسی و تکوین رفتارهای مشارکتی را منحصراً در گرو عبور محتوم از نظم سستی و عرفی‌سازی (سکولاریزاسیون) فراگیر ارزیابی می‌کردند. در این چارچوب فکری، فرض بنیادین چنین بود که وفاداری‌های مذهبی و ارزش‌های ایمانی، موانعی ساختاری در مسیر عقلانیت بوروکراتیک و مانعی در راه پیدایش شهروندی فعال به شمار می‌آیند؛ دیدگاهی که ساموئل هانتینگتون آن را در نظریه سامان سیاسی خود برجسته ساخت و تصریح نمود که گذار به ثبات سیاسی و نهادینگی پایدار، نیازمند دگرگونی در کانون هویت‌های سستی و شکل‌گیری نهادهای دنیوی متناسب با نیروهای نوظهور اجتماعی است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۶۷). از سوی دیگر، نظریه‌های مارکسیستی ارتدوکس متأثر از ماتریالیسم تاریخی، هرگونه روایت مذهبی از مقوله عدالت را توهمی روبنایی، شکلی از آگاهی کاذب و تهدیدکننده نیروی انقلابی ارزیابی نموده و پایداری مشارکت توده‌ای را منحصراً در نابودی خشونت‌بار مالکیت خصوصی، حلول دیکتاتوری پرولتاریا و الغای تمامی نهادهای پیشین توجیه می‌کردند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۰۲). در تعارض با این دوگانه فکری که جهان پیرامونی را میان «تجددطلبی سکولار فردگرا» و «ماتریالیسم جمع‌گرای دولت‌محور» محصور می‌ساخت، گفتمان انقلاب اسلامی بر بستر بازخوانی انتقادی میراث حکمی، کلامی و اجتهاد پویای فقه شیعی شکوفا گردید و توانست صورت‌بندی تازه‌ای از مناسبات میان قدرت، انسان و جامعه را صورت‌بندی کند. دال مرکزی و مفصل‌بخش این گفتمان نوین، بازتعریف اصیل و مبنایی مفهوم «عدالت اجتماعی» بود. در نگاه معماران این اندیشه، عدالت نه به تدابیر تسکینی و سیاست‌های جبرانی دست‌دوم در قالب الگوهای رفاهی سرمایه‌داری قابل تقلیل بود که در آن برابریِ صوریِ بازار حاکم است، و نه با شعارهای مساوات‌طلبانه مکانیکی مارکسیسم هم‌پوشانی داشت که به بهای حذف عاملیت انسانی و برپایی توتالیتاریسم بوروکراتیک رقم می‌خورد. در این افق تئوریک، عدالت به عنوان شالوده تکوین نظام تشریع و معیار ارزیابی صحت تمامی قوانین موضوعه اعتبار یافت؛ چنان‌که مرتضی مطهری با شجاعت نظری اعلام داشت که عدالت ترازوی دین است و نه بالعکس، و هیچ دستوری که خروجی ظالمانه داشته باشد نمی‌تواند مهر تأیید شریعت را بر پیشانی بنشانند (مطهری، ۱۳۸۹ الف، ج ۱: ۷۱). در بیانی هم‌راستا، حضرت امام خمینی (ره) نیز بنیاد قیام انبیا و

فلسفه غایی استقرار حاکمیت صالح را برچیدن بنیان‌های ستمگری و اقامه عملی قسط و عدل معرفی کرد (امام خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۹: ۱۲۱). ارتباط این صورت‌بندی نظری با بقا، کارآمدی و پایداری نظام برآمده از انقلاب، در سطح تحلیل جامعه‌شناختی مستقیماً با متغیر «سرمایه اجتماعی» تلاقی می‌یابد. سرمایه اجتماعی به عنوان مجموعه‌ای درهم‌تنیده از شبکه‌های مدنی، تعهدات هنجاری و احساس اعتماد تعمیم‌یافته، زیرساخت نامرئی همکاری داوطلبانه، حل معضلات جمعی و کاهش هزینه‌های حکمرانی را فراهم می‌آورد؛ همان‌گونه که رابرت پاتنام نشان می‌دهد، کیفیت نهادهای دموکراتیک و کارآمدی حکومت‌ها بیش از آنکه حاصل طراحی‌های انتزاعی حقوقی باشد، متأثر از انباشت سنت‌های مدنی و ذخیره اعتماد در میان آحاد جامعه است (پاتنام، ۱۳۸۰: ۲۳). در نظریه‌های متأخر حکمرانی، دانشمندانی نظیر کلاوس اوفه و بو روتستاین بر این اصل تأکید کرده‌اند که ذخیره اعتماد شهروندان یک ویژگی ازلی و ایستا نیست، بلکه متغیری برون‌دادمحور است که عمیقاً از درک عمومی نسبت به «انصاف، بی‌طرفی و کارکرد عدالت در نهادهای حاکم» نشأت می‌گیرد. اوفه به تفصیل استدلال می‌کند که چنانچه سازمان‌های عمومی نتوانند بی‌طرفی سازمانی و رویه‌های عادلانه را برای همگان بدون اعمال تبعیض تضمین نمایند، هسته مرکزی اعتماد نهادی تحلیل رفته و جامعه به دام رفتارهای سودجویانه انفرادی سقوط می‌کند (Offe, 1999: 58). بو روتستاین نیز در نظریه نام‌آشنای «تله‌های اجتماعی» به اثبات می‌رساند که هرگاه جامعه احساس کند مجاری توزیع قدرت، رانت‌ها و منابع ثروت در قبضه گروه‌های خاص قرار گرفته و قواعد دادرسی و توزیع نقض گردیده است، سرمایه اجتماعی دچار فروپاشی شده و افراد تمایلی به تمکین داوطلبانه از قوانین نخواهند داشت (Rothstein, 2005: 88). امتداد طبیعی دگرگونی در سرمایه اجتماعی، مستقیماً در کیفیت و جهت «مشارکت سیاسی» بازتاب می‌یابد. مشارکت سیاسی به عنوان سنجش‌پذیرترین شاخص پویایی یک نظم مستقر، تابعی بنیادین از درک توده‌ها پیرامون مشروعیت، انصاف و اثرگذاری است. هرگاه جامعه احساس کند که ساختار توزیع امکانات، مناصب حکومتی، و تربیون‌های عمومی بر منطق شفاف عدالت استوار است، مشارکت در قالب کنش‌های سازنده، حضور نقادانه و نظارت مدنی تجلی می‌یابد؛ امری که به بازتولید ثبات سیاسی می‌انجامد. در نقطه مقابل، ادراک تبعیض، ناامیدی از اصلاح رویه‌ها و حاکمیت مناسبات ویژه (ویژه‌خواری و تبارگماری)، سرمایه اجتماعی را تبخیر کرده و صورت‌های اصیل مشارکت را به یکی از دو بیراهه سوق می‌دهد: یا مسخ مشارکت به رفتارهای صوری، مقطعی و منفعت‌طلبانه شخصی، و یا غلتیدن توده‌ها در بی‌تفاوتی مزمن، یأس سیاسی و نهایتاً

خیزش‌های اعتراضی و رفتارهای ساختارشکنانه.

در تاریخ تکوین و تکامل نظری گفتمان انقلاب اسلامی، دو اندیشمند و کنشگر تراز اول، عمیق‌ترین ردپا را بر مفهوم‌سازی عدالت بر جای نهاده‌اند: نخست، حضرت امام خمینی (ره) که با موضع‌گیری فقهی-عرفانی و راهبری انضمامی جامعه در جریان مبارزه با استبداد وابسته سلطنتی، عدالت را به مثابه رهایی محرومان، پیکار بی‌امان با استکبار جهانی، و استقرار حاکمیت فقهی برای احیای حقوق مغفول‌مانده کوخ‌نشینان صورت‌بندی کرد.

دوم، علامه شهید مرتضی مطهری که با تسلط بر فلسفه صدرایی، عقلانیت کلامی عدلیه و نقد موشکافانه اندیشه‌های مکاتب مدرن (اعم از اگزیستانسیالیسم، مارکسیسم و لیبرالیسم)، تلاش کرد عدالت را به عنوان قاعده‌ای عقلانی، پیشینی، رویه‌بنیان و میزان سنجش اعتبار قوانین اجتماعی تثبیت نماید. با وجود حجم قابل توجه ادبیات تولیدشده پیرامون این دو متفکر، بررسی پیشینه نشان می‌دهد که متون موجود غالباً به توصیف‌های ستایش‌آمیز، ارزیابی‌های انتزاعی اخلاقی، یا تقلیل اندیشه‌ها به متون منفرد و بریده از زمینه تاریخی بسنده کرده‌اند. کمتر پژوهشی توانسته است این دو جریان معرفتی را در قالب یک چارچوب تحلیلی پیوسته و با رویکرد ردیابی تبار اندیشه، به نحوی واکاوی کند که معلوم شود تفاوت در خاستگاه‌های فکری (عقل‌گرایی عدلیه در برابر عرفان انضمامی و فقه مقاصدی)، چه نتایج متفاوتی را در ادراک از عدالت (رویه‌ای-استحقاقی در برابر توزیعی-جبرانی) به بار می‌آورد و این تفاوت چگونه بر الگوهای عینی سرمایه اجتماعی (پل‌زننده در برابر پیونددهنده) و سرشت مشارکت سیاسی (مدنی-نهادی در برابر بسیج‌گرایانه-تکلیفی) در جمهوری اسلامی اثرگذار می‌شود.

از این‌رو، مسئله بنیادین این پژوهش در قالب پرسش محوری زیر انتظام می‌یابد:

خاستگاه‌های معرفتی مفهوم عدالت اجتماعی در منظومه فکری امام خمینی (ره) و شهید مطهری مبتنی بر چه اصولی شکل گرفته است و تحلیل تطبیقی این دو الگو، چه پیامدها و دلالت‌هایی را برای فهم نوسانات سرمایه اجتماعی و سرنوشت مشارکت سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران به دست می‌دهد؟

۲. پیشینه پژوهش، چارچوب نظری و روش‌شناسی

۲-۱. تبارشناسی انتقادی ادبیات پژوهش و شکاف معرفتی

واکاوی در پیشینه مطالعات و متون پژوهشی ناظر بر ایده عدالت اجتماعی در بستر تاریخ‌نگاری

و جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی آشکار می‌سازد که این عرصه، به‌رغم تراکم تالیفات و انتشار تکنوگاری‌های پرشمار، از نوعی دویارگی ساختاری، انقطاع روش‌شناختی و فقدان پیوند میان مبانی معرفتی با رفتار انضمامی رنج می‌برد. ادبیات موجود در این زمینه را می‌توان بر اساس منطق تحلیل، سنخ داده‌ها و جهت‌گیری نهایی به سه جریان متمایز دسته‌بندی و نقادی نمود.

جریان نخست، دربرگیرنده پژوهش‌هایی است که با خاستگاه نظری، انتزاعی و با رویکرد فقهی-کلامی محض به سراغ مقوله عدالت رفته‌اند. متفکرانی همچون نجف لک‌زایی در بررسی نسبت میان ساختار حاکمیت و کارآمدی سیاسی در فقه حکومتی، عدالت را رکن ذاتی و مقوم بیعت و مشروعیت در کلام سیاسی شیعه تلقی کرده و بقای نظم اسلامی را منحصرأ در گرو اتصاف حاکم به ملکه عدل معرفی می‌کنند. با این وصف، این دست پژوهش‌ها هرگز موفق به تبیین این مسئله نمی‌شوند که اتصاف نظری حاکمان به فضیلت عدالت، چگونه و از رهگذر چه سازوکارهای نهادی، رویه‌ای و بروکراتیک به تجربه ملموس انصاف در میان شهروندان ترجمه می‌شود، و این ادراک ذهنی چه تأثیری بر رفتارهای عینی نظیر مشارکت در انتخابات، کنش‌های اعتراضی، یا دگرگونی در سطوح اعتماد تعمیم‌یافته بر جای می‌گذارد. در همین افق فکری، آیت‌الله عبدالله جوادی آملی با اتکا به مشرب فلسفی-صدرايي و جهان‌بینی توحیدی، خاستگاه تکوین حق و عدل را در انطباق عمیق نظام تشریع با نظام احسن تکوین و حکمت بالغه الهی صورت‌بندی می‌نماید. اگرچه این تحلیل‌ها لایه‌های هستی‌شناختی و غایت‌گرایانه شریعت را با استواری عقلانی تثبیت می‌کنند، اما دامنه تبیین آن‌ها در سطح ساحت‌های قدسی و احکام کلی متوقف مانده و پیامدهای ساختاری این گزاره‌ها در مواجهه با چالش‌های انضمامی جامعه مدرن، از قبیل نابرابری در توزیع رانت‌های دولتی، دیوان‌سالاری‌های پیچیده، ناکارآمدی سازوکارهای بازتوزیع ثروت، و چگونگی تأثیر این پدیده‌ها بر انگیزه کنشگری شهروندان، در محاق اجمال و سکوت تئوریک باقی می‌ماند.

جریان دوم، متونی هستند که با تکیه بر سنت‌های تجربی و پوزیتیویستی در جامعه‌شناسی، به سنجش شاخص‌های سرمایه اجتماعی، بی‌تفاوتی سیاسی، یا نابرابری طبقاتی در ایران پس از انقلاب همت گمارده‌اند. در این زمینه، علیرضا علوی‌تبار در پژوهش‌های ناظر بر الگوهای رفتاری مشارکت سیاسی در جامعه شهری ایران، نابرابری‌های ساختاری، احساس تبعیض نهادینه‌شده و توزیع ناعادلانه تربیون‌های عمومی را به مثابه مهم‌ترین موانع شکل‌گیری مشارکت فعال، مدنی و خودانگیخته شناسایی می‌کند. به گونه‌ای مشابه، میرطاهر شارع‌پور با اتکا به شاخص‌های کمی و ارزیابی پیوندهای

اجتماعی، زوال سرمایه اجتماعی و تنزل ذخیره اعتماد میان‌فردی را به مثابه پیامد مستقیم شکاف‌های اقتصادی و توزیع نامتوازن منابع قدرت تحلیل می‌نماید. ویژگی بنیادین و هم‌زمان آسیب‌ساختاری این دسته از پژوهش‌ها، گسستگی تاریخی و تهی‌بودن آن‌ها از تبارشناسی اندیشه سیاسی است. این رویکردها مفاهیمی نظیر عدالت، سرمایه اجتماعی و اعتماد را به عنوان متغیرهای وارداتی و مجرد مورد بررسی قرار می‌دهند و از این حقیقت غفلت می‌ورزند که ادراک جامعه ایرانی از پدیده بی‌عدالتی، عمیقاً در بستر مقایسه رفتارهای جاری با افق‌های آرمانی، وعده‌های تأسیسی و مبانی مشروعیت‌بخش انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ بازتولید می‌شود. از این‌رو، مطالعات پیمایشی بدون پیوند با تبار معرفتی مفاهیم، قادر به ارائه پاسخی برای چرایی واکنش‌های متمایز طبقات اجتماعی در بزنگاه‌های سیاسی نیستند.

جریان سوم، به تکیه‌نگاشت‌ها یا بررسی‌های مقایسه‌ای معطوف است که به مطالعه اندیشه بنیان‌گذاران و نظریه‌پردازان اصلی انقلاب، به ویژه امام خمینی (ره) و شهید مرتضی مطهری اختصاص یافته‌اند. پژوهشگرانی نظیر حمید کچوئیان با اتخاذ زاویه دید تاریخ فرهنگی و نبرد گفتمان‌ها، منظومه فکری این دو اندیشمند را به عنوان احیاگران هویت اصیل اسلامی در مواجهه تاریخی با گفتمان تجدد و الگوهای غیرومی‌ترسیم کرده‌اند. با این حال، تحلیل‌های وی بیشتر در کشاکش کلیت سنت در برابر تجدد متمرکز شده و وارد تفکیک‌های درون‌گفتمانی بر سر سازوکارهای تحقق عدالت و بازتاب آن بر همبستگی مدنی نمی‌گردد. از جانبی دیگر، پژوهشگرانی چون محمدرضا فتحی مفهوم عدالت و توجه به کوخ‌نشینان را در کلام امام خمینی (ره) ردیابی نموده‌اند، اما با فروکاستن این دکرین به سیاست‌های رفاهی حمایتی و معیشتی محض، بنیان‌های عرفانی و مقاصدی آن را نادیده گرفته و افزون بر آن، این بیش را در مقایسه انتقادی با منظومه عقل‌گرایانه، فلسفی و رویه‌محور شهید مطهری به بوته آزمون نظری نگذاشته‌اند.

بر این اساس، یک خلأ ساختاری و معرفتی ملموس در ادبیات موجود خودنمایی می‌کند. تاکنون پژوهشی منسجم، خاستگاه‌های تفکر امام خمینی (ره) و شهید مطهری را در کانون یک تبارشناسی تطبیقی قرار نداده است تا آشکار سازد که تفاوت در مبادی تکوین معرفت — یعنی ابتدا بر عرفان انضمامی، مقاصد شریعت و منطق تکلیفی در نگاه امام خمینی، در برابر ابتدا بر عقل‌گرایی عدلیه، اصالت حقوق طبیعی و ضابطه‌مندی رویه‌ای در دیدگاه شهید مطهری — چگونه دو روایت متمایز از عدالت اجتماعی (عدالت توزیعی-جبرانی در برابر عدالت رویه‌ای-استحقاقی) را

صورت‌بندی نموده است. مهم‌تر آنکه، پژوهش‌های پیشین نشان نداده‌اند که هر یک از این دو روایت، چه آثار و پیامدهای جامعه‌شناختی متفاوتی را در بازتولید سنخ‌های سرمایه اجتماعی (سرمایه پیونددهنده در برابر سرمایه پل‌زننده)، کیفیت اعتماد نهادی، و در نهایت دگرگونی در سرشت مشارکت سیاسی (مشارکت توده‌ای- بسیج‌گرایانه در قیاس با مشارکت نهادینه‌شده مدنی) پدید می‌آورند. مطالعه پیش‌رو با درک این شکاف نظری، درصدد ارائه روایتی سنتز یافته، یکپارچه و تبیین‌کننده از این پیوند چندوجهی است.

۲-۲. چارچوب نظری و تلفیق دستگاه مفهومی

برای پیوند دادن مبادی فلسفی و کلامی اندیشه عدالت به پیامدهای عینی و جامعه‌شناختی آن، این پژوهش از یک منظومه نظری چندسطحی و به هم پیوسته بهره می‌گیرد که ارکان آن از تلفیق انتقادی آرای رابرت پاتنام، کلاوس اوفه، بو روستاین و ساموئل هانتینگتون فراهم آمده است. ضرورت این تلفیق از آنجا ناشی می‌شود که عدالت به عنوان مفهومی فلسفی، تا زمانی که در قالب مفاهیم میانجی جامعه‌شناسی سیاسی صورت‌بندی نشود، امکان کاربست در تحلیل رفتارهای سیاسی را نخواهد یافت. نقطه عزیمت این مدل نظری، تفکیک ماهوی میان دو سطح بنیادین از مفهوم عدالت بر پایه دیدگاه‌های بو روستاین است. روستاین در تبیین سازوکارهای زایش سلامت جمعی و جلوگیری از شکل‌گیری تله‌های اجتماعی، استدلال می‌کند که مفهوم عدالت واجد دو بعد متمایز است: نخست، عدالت توزیعی که ناظر بر ستاده‌های مادی، نحوه تخصیص مجدد منابع، توزیع ثروت، اعطای یارانه‌ها و حمایت‌های جبرانی از طبقات فرو دست جامعه است؛ و دوم، عدالت رویه‌ای که با ماهیت فرآیندها، شفافیت تصمیم‌گیری‌ها، سلامت دیوان‌سالاری، بی‌طرفی محاکم قضایی، عدم اعمال تبعیض و صیانت از قواعد بازی برابر در دسترسی به فرصت‌های اجتماعی و سیاسی تعریف می‌شود. روستاین با شواهد گسترده اثبات می‌کند که فرسایش همبستگی عمومی و شکل‌گیری بدبینی فراگیر در جوامع، بیش از آنکه حاصل محرومیت‌های مادی یا کاستی در توزیع باشد، ریشه در ادراک شهروندان از ناعادلانه بودن رویه‌ها، حاکمیت تبارگماری، فساد دیوان‌سالارانه و بسته بودن مجاری رقابت منصفانه دارد. این درک از عدالت رویه‌ای، در یک حلقه استدلالی پیوسته به نظریه اعتماد نهادی کلاوس اوفه متصل می‌شود. اوفه در جامعه‌شناسی سیاسی نهادها اثبات می‌نماید که پایداری سامانه‌های پیچیده بر دوش اعتماد تعمیم‌یافته استوار است؛ اما این اعتماد، برآمده از مناسبات صمیمانه یا تجارب محدود بین فردی نیست، بلکه یک ویژگی عمیقاً نهادینه‌شده و محصول

کارکرد دولت است. اعتماد نهادی زمانی متولد می‌شود که آحاد جامعه یقین حاصل کنند نهادهای حاکمیتی در جایگاه داور بی‌طرف، بدون مداخله دادن منافع جناحی و شخصی، قواعد عدالت رویه‌ای را بر همگان یکسان اعمال می‌دارند. هرگاه شهروندان احساس نمایند که نهادها از موقعیت بی‌طرفی خارج شده و مناصب، تربیون‌ها و منافع را بر اساس روابط ویژه‌خوارانه توزیع می‌کنند، اعتماد نهادی دچار ریزش فاجعه‌بار شده و در پی آن، تمایل به تبعیت داوطلبانه از قانون و همکاری‌های اجتماعی از میان می‌رود.

امتداد زوال یا فزونی اعتماد نهادی، ساختار «سرمایه اجتماعی» را به روایت رابرت پاتنام دستخوش دگرگونی می‌سازد. پاتنام سرمایه اجتماعی را شبکه‌ای مرکب از هنجارهای متقابل و اعتماد همگانی تلقی می‌کند که زمینه حل معمای کنش جمعی و مشارکت در سرنوشت جامعه را فراهم می‌آورد. تفکیک بنیادین پاتنام میان دو سنخ سرمایه، نقطه اتکای این پژوهش است: از یک سو، سرمایه اجتماعی پیونددهنده که مختص گروه‌های همگن، مبتنی بر علقه‌های هویتی، عقیدتی یا طبقاتی متصل، و متکی بر احساسات شورانگیز درون‌گروهی است؛ و از سوی دیگر، سرمایه اجتماعی پل‌زننده که قابلیت اتصال بخش‌های ناهمگن جامعه، پیوند دادن طبقات فرودست با طبقات متوسط و نخبگان، و برقراری ارتباط میان نیروهای اجتماعی با ساختار حاکمیت را داراست. بر این پایه، عدالت توزیعی و معیشت‌محور عمده‌تأقیوت‌کننده سرمایه اجتماعی پیونددهنده در میان توده‌های همگن است، در حالی که عدالت رویه‌ای، قانون‌پایه و استحقاقی، زیرساخت شکل‌گیری سرمایه اجتماعی پل‌زننده در مقیاس کلان ملی را مهیا می‌سازد. در نهایت، کیفیت و بقای «مشارکت سیاسی» از رهگذر نظریه نهادینگی و توسعه سیاسی ساموئل هانتینگتون صورت‌بندی می‌شود. هانتینگتون نشان می‌دهد که شتاب گرفتن مشارکت سیاسی بدون همگامی و ارتقای نهادینگی سیاسی و رویه‌های قانون‌مند، ساختار حاکمیت را به سوی بی‌ثباتی و بحران فرسایش هدایت می‌کند. اگر مشارکت توده‌ها صرفاً بر مبنای تهییج ایدئولوژیک و تعهدات تکلیفی هدایت شود و ساختارهای عدالت رویه‌ای توان نهادینه‌سازی، کانالیزه کردن و پاسخگویی به تقاضاهای چندصدایی جامعه را نیافته باشند، مشارکت از سرشت مدنی، مستمر و بازتولیدکننده ثبات تهی گردیده و به الگوهای انفعال مزمن، بدبینی ساختاری، و در نهایت فوران رفتارهای اعتراضی غیرقابل پیش‌بینی تبدیل خواهد شد.

بدین‌سان، زنجیره تحلیلی پژوهش حاضر شکل می‌گیرد: خاستگاه‌های معرفتی نظریه‌پردازان، سنخ معینی از عدالت (رویه‌ای یا توزیعی) را در اولویت قرار می‌دهند؛ این سنخ از عدالت، سنخ متناظری

از اعتماد نهادی و سرمایه اجتماعی (پل‌زننده یا پیونددهنده) را رقم می‌زند؛ و در واپسین گام، این سرمایه اجتماعی جهت، کیفیت، پایداری یا فرسایش مشارکت سیاسی شهروندان را در سامانه پس‌انقلاب تعیین می‌بخشد.

۳-۲. دستگاه روش‌شناختی: تبارشناسی مفهومی و تحلیل کیفی اسناد

روش‌شناسی حاکم بر این مطالعه، رویکرد توصیفی-تحلیلی با اتنا بر تکنیک «ردیابی تبار مفهومی» و «واکاوی ساختاریافته اسناد» است. مراد از تبارشناسی در چارچوب این پژوهش، تخریب متافیزیکی سوژه یا انکار نسبی گرایانه حقیقت به معنای مرسوم در نظریه‌های پس‌ساختارگرایی رادیکال نیست؛ بلکه کاربست رویکردی انتقادی-تاریخی است که می‌کوشد شرایط امکان پیدایش، دگرگونی و صورت‌بندی یک گزاره هنجاری (عدالت اجتماعی) را در زمینه تاریخی و در پیوند با منظومه‌های معرفتی سازنده آن بازیابی نماید. با کاربست این روش، می‌توان آشکار ساخت که چگونه مفهوم عدالت در افق فکری انقلاب اسلامی، از دل منازعات تاریخی علم کلام (تقابل اشاعره و معتزله)، مباحثات حکمت عملی و حقوق فطری، و درگیری‌های فقه سنتی با فقه حکومتی مصلحت‌شناس سر برآورده و به مثابه یک نیروی سیاسی عمل کرده است.

جامعه اسنادی مورد واکاوی در این رساله، متون اصیل، بیانات مکتوب و تقریرات فلسفی و فقهی هر دو اندیشمند طراز اول انقلاب است که به عنوان منابع دست‌اول مورد بررسی دقیق قرار گرفته‌اند. در ارتباط با منظومه فکری امام خمینی (ره)، محور تحلیل بر دوره بیست‌ودو جلدی صحیفه امام (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ الف)، کتاب اصولی و حکومتی ولایت فقیه: حکومت اسلامی (۱۳۷۸ ج)، و نیز رساله‌های اخلاقی و فلسفی ایشان مشتمل بر شرح چهل حدیث (۱۳۷۸ ب) و طلب و اراده استوار شده است. در ارتباط با منظومه فکری شهید مرتضی مطهری، ارجاعات و استخراج تم‌ها مستقیماً از دوره سی جلدی مجموعه آثار (انتشارات صدرا)، با تمرکز بنیادین بر جلد نخست (عدل الهی)، جلد دوم (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی)، مجلدات بیستم و بیست‌ویکم (اسلام و مقتضیات زمان)، جلد بیست‌وچهارم (پیرامون انقلاب اسلامی) و جلد بیست‌وپنجم (نظری به نظام اقتصادی اسلام) انجام پذیرفته است.

سازوکار عملیاتی پژوهش در قالب فرایندی پیوسته در سه مرحله به انجام رسیده است: نخست، استخراج مضامین و کدهای محوری حاکم بر مفهوم عدالت، حقوق، تکالیف و کارویژه‌های نظام سیاسی در متون بنیادین هر دو اندیشمند؛ دوم، بازسازی و تفکیک دو الگوی متمایز نظری،

مشمول بر «الگوی عدالت رویه‌ای و استحقاقی» مطهری بر مبنای عقل‌گرایی کلامی، و «الگوی عدالت توزیعی و جبرانی» امام خمینی بر پایه عرفان انضمامی و فقه مقاصدمحور؛ و سرانجام در مرحله سوم، ارزیابی این دو افق در نسبت با متغیرهای چارچوب جامعه‌شناختی به منظور آشکار ساختن دلالت‌های عینی هر الگو بر تحولات سرمایه اجتماعی، اعتماد عمومی و سرنوشت مشارکت سیاسی در دهه‌های پس از تکوین جمهوری اسلامی ایران.

۳. تبارشناسی معرفتی مفهوم عدالت اجتماعی در منظومه اندیشه‌ای استاد مرتضی مطهری

تبارشناسی مفهوم عدالت اجتماعی در آثار و منظومه فکری مرتضی مطهری، بازتاب‌دهنده تلاشی اجتهادی، نظام‌مند و انتقادی در بازخوانی سنت عقلانی اسلام در متن تکانه‌های فکری و دگرگونی‌های ساختاری دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی در ایران است. در این برهه تاریخی، اتمسفر اندیشگی جامعه به شدت تحت فشار دو جریان متضاد قرار داشت که هر دو به انحراف در ادراک اصیل از عدالت اجتماعی دامن می‌زدند. از یک سو، هژمونی رو به گسترش اندیشه‌های مارکسیستی و خوانش‌های ماتریالیستی چپ، عدالت را به برابری مکانیکی مادی، نفی مالکیت، و ستیز آشتی‌ناپذیر طبقاتی تقلیل می‌داد و هرگونه باور به ماوراءالطبیعه را افیون توده‌ها و توجیه‌گر وضع ناعادلانه موجود می‌خواند. از سوی دیگر، جریان‌های سنت‌گرای اخباری‌مسلك و خوانش‌های متحجر حوزوی، با انزوای عقلانیت اجتهادی، مقوله عدالت را صرفاً به مثابه یک فضیلت باطنی، اخلاق فردی، و تقوای انتزاعی صورتبندی می‌کردند که هیچ پیوند نظام‌مندی با نقد ساختارهای حاکمیت، مناسبات قدرت، و قوانین موضوعه برقرار نمی‌ساخت. مطهری در برابر این دو جریان تقلیل‌گرا، با بازگشت به منابع اصیل عقل‌گرایی در مکتب امامیه و سنت کلامی-فلسفی عدلیه، در پی صورتبندی شالوده‌ای استوار و جامعه‌شناختی از عدالت اجتماعی برآمد؛ شالوده‌ای که بتواند توأمان از حرمت آزادی و استحقاق‌های طبیعی انسان پاسداری نماید و در همان حال، به مقابله ریشه‌ای با استعمار، رانت‌خواری، و شکاف‌های فاحش طبقاتی برخیزد (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۴: ۵۲-۵۵).

نقطه عزیمت بنیادین در این دستگاه تبارشناختی، احیای دوباره اصل ریشه‌دار «حسن و قبح عقلی» است؛ اصلی که در تاریخ تفکر اسلامی کانون منازعه سرنوشت‌ساز میان متکلمان عدلیه (شیعه امامیه و معتزله) از یک سو، و اهل حدیث و متکلمان اشعری از سوی دیگر بوده است. از دیدگاه مطهری، نزاع بر سر حسن و قبح عقلی یک مناقشه کلامی محض در تاریخ گذشته نیست، بلکه

تعیین‌کننده‌ترین گره‌گاه در جهت‌گیری عقلانی و سیاسی تمدن اسلامی به شمار می‌آید. متکلمان اشعری با انکار درک استقلال عقل از خیر و شر، اخلاق و شریعت را از بن‌مایه خردورزی تهی ساختند و عدل را تابعی پسینی و مطلق از اراده شارع تعریف کردند؛ دیدگاهی که بر پایه آن، هر آنچه قدرت مطلقه الهی یا اوامر حاکمان مقدر سازد، به خودی خود عادلانه تلقی می‌شود و ملاکی پیشینی برای سنجش رفتارهای مسلط وجود ندارد. مطهری در برابر این جریان تاریخی مسلط در بخش عظیمی از جهان اسلام، بر موضع بنیادین مکتب اهل بیت انگشت می‌گذارد که بر پایه آن، «عدل مقیاس دین است، نه دین مقیاس عدل». این گزاره محوری بدین معناست که شریعت و احکام الهی برای تحمیل تعاریف دلخواهی و نامعقول از عدالت وضع نشده‌اند، بلکه آموزه‌های دینی در انطباق با ادراک عقل سلیم از دادگری، انصاف و تناسبات واقعی تکوین یافته‌اند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۴-۳۷). امتداد جامعه‌شناختی این اصل بنیادین آن است که هیچ ساختار سیاسی، قانون موضوعه، یا عملکرد دیوان‌سالارانه‌ای صرفاً به واسطه پوشش‌های ظاهری و انتساب‌های صوری به شریعت واجد مشروعیت نخواهد بود، مگر آنکه کارکرد و نتایج عینی آن در ترازوی داوری عقل جمعی و شاخص‌های قطعی دادگری، منصفانه و عاری از ستم ارزیابی شود.

پیوند این مبنای کلامی با مفهوم «حقوق طبیعی، فطری و غایت‌مندی تکوین»، لایه دوم تبارشناسی عدالت در تفکر مطهری را شکل می‌دهد. مطهری بر خلاف سنت لیبرالیسم کلاسیک که حقوق فردی را برآمده از فردگرایی متمیزه‌شده، قرارداد اجتماعی، یا اصالت لذت و فایده تعریف می‌کند، حقوق بنیادین انسان را ریشه در طراحی هدفمند عالم خلقت و ساختار تکوین می‌داند. در جهان‌بینی مطهری، جهان بر مدار عدل، توازن و تعادل آفریده شده و هر موجودی در مسیر سیر تکاملی خود واجد استعدادها و ظرفیت‌های بالقوه‌ای است که تعطیل‌بردار نیستند. این استعدادهای وجودی در نهاد انسان، صرفاً ویژگی‌هایی فیزیولوژیک محسوب نمی‌شوند، بلکه تکویناً زاینده حقی طبیعی و مطالبه‌پذیر هستند؛ بدین معنا که هر انسانی به حکم برخورداری از قوه اندیشه، ابتکار، کار و تولید، محق است که بسترهای عینی و فرصت‌های ساختاری برای شکوفایی و فعلیت‌بخشی به این مواهب در جامعه برای او مهیا باشد (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۶۲-۱۶۵). بر این اساس، مطهری عدالت را در والاترین وجه آن، «رعایت استحقاق‌های طبیعی و اعطای حق به صاحب حق» تعریف می‌کند. این تعریف دقیق، مرزبندی آشکاری با الگوهای مساوات‌طلبی خام سوسیالیستی پدید می‌آورد؛ زیرا نادیده گرفتن تفاوت‌های برآمده از تلاش، ابتکار و شایستگی، و توزیع یکسان منابع میان انسان‌های

کوشا و افراد بی‌مسئولیت، در واقع صورتی دگرگون‌شده از ظلم و موجب سرکوب انگیزه رشد عمومی است (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۵: ۶۳-۶۶). از دیدگاه مطهری، رسالت حاکمیت در ساحت عدالت اجتماعی نه توزیع یکسان ثروت، بلکه تضمین برابری آغازین در فرصت‌ها، برچیدن انحصارهای تحمیلی، مسدودسازی رانت‌های سیاسی-اقتصادی، و ایجاد بستر رقابت منصفانه برای به بار نشستن استحقاق‌های هر فرد است. این نگاه در ادامه مسیر خود به بازسازی متدولوژی اجتهاد و نوسازی فقه اسلامی راه می‌برد. مطهری انحطاط تفکر اجتماعی مسلمانان را تا حد زیادی معلول به محاق رفتن اصل عدالت در استنباطات فقهی می‌داند. او با شجاعتی کم‌نظیر در فضای فقاقت، عدالت را از جایگاه یک توصیه اخلاقی فردی به یک «قاعده فقهی حاکم» ارتقا می‌دهد. در اصول فقه، قواعد حاکمی چون لاضرر و لاجرح هر حکمی از احکام اولیه را که متهمی به زیان آشکار یا عسر و حرج نامتعارف شود مهار می‌سازند؛ مطهری استدلال می‌کند که عدالت اجتماعی شأنی به مراتب فراتر از این قواعد دارد؛ زیرا عدالت در سلسله علل احکام تشریعی قرار دارد، نه در زمره معلومات آن‌ها. به بیانی روشن‌تر، اسلام حکمی را عادلانه نمی‌خواند چون شریعت بدان امر فرموده است، بلکه شارع مقدس احکام را بدان جهت تشریع کرده که عادلانه و تأمین‌کننده قسط بوده‌اند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۰: ۱۰۸-۱۱۲). پیامد فقهی و سیاسی این قاعده حاکم در مواجهه با دنیای معاصر آن است که چنانچه قاعده‌ای اداری، پیوندی مالی یا ساختاری اقتصادی در جامعه مدرن — حتی با تمسک به ظواهر فقهی سنتی نظیر اصالت‌الاباحه یا لزوم قراردادهای — منجر به بهره‌کشی، انباشت طبقاتی ثروت، تورم مهارگسیخته و تضییع حقوق اکثریت جامعه گردد، فقیه و سیاست‌گذار دینی موظف است با استناد به حاکمیت اصل عدل، آن رویه را دگرگون ساخته و قوانین موضوعه را بر مدار انصاف و مصلحت عمومی تجدید بنا نماید. امتداد این تبار معرفتی بر مفاهیم بنیادین جامعه‌شناسی سیاسی، پیامدهایی مستقیم بر سرنوشت «اعتماد نهادی» و الگوهای «سرمایه اجتماعی» بر جای می‌گذارد. هنگامی که شالوده نظریه مطهری بر تقدم عقل، رعایت استحقاق‌ها و حاکمیت قواعد منصفانه استوار می‌شود، دستگاه حکمرانی ملزم به پذیرش «عدالت رویه‌ای» به معنای مورد نظر بو روتستاین می‌گردد. در این پارادایم، اعتماد شهروندان به نهادهای قدرت نه از سنخ تعبد کورکورانه یا انقیاد هیجانی، بلکه محصول کارآمدی، بی‌طرفی قضایی، شایسته‌سالاری در ساختار دیوان‌سالاری، و شفافیت فرآیندهای تصمیم‌گیری خواهد بود؛ پدیده‌ای که کلاوس اوفه آن را شرط ضروری پایداری سامانه‌های مدنی می‌داند. پیامد منطقی چنین فرایندی، زایش و تکثیر «سرمایه اجتماعی

پل‌زننده» بر پایه نظریه رابرت پاتنام است که امکان همگرایی میان گروه‌های ناهمگن، طبقات متنوع اجتماعی و پیوند باثبات میان جامعه مدنی و حاکمیت را فراهم می‌آورد. افزون بر این، الگوی رفتاری شهروندان در این ساختار معرفتی، از مدار مشارکت‌های صرفاً توده‌ای، بسیج‌گرایانه و تکانشی به سوی «مشارکت سیاسی نهادینه‌شده، آگاهانه، نظارتی و مدنی» تغییر جهت می‌دهد؛ مشارکتی که در تطابق با آرای ساموئل هانتینگتون، از مسیر نهادها عبور کرده و ضمن صیانت از ثبات سیاسی، مسئولان را به پاسخگویی مستمر در پیشگاه قسط ملزم می‌نماید.

۴. تبارشناسی مفهوم عدالت اجتماعی در اندیشه و سیره امام خمینی(ره)

واکاوی مفهوم عدالت اجتماعی در هندسه فکری و سیره سیاسی امام خمینی(ره)، مستلزم بازشناسی دستگاه نظری جامعی است که در آن، سلوک عرفانی، جهان‌بینی توحیدی، فقه سیاسی تحول‌خواه و رهبری انقلابی در یک کل منسجم تبلور یافته‌اند. بر خلاف خوانش‌های پوزیتیویستی که عدالت را به توزیع مادی یا محاسبات مکانیکی دیوان‌سالاری فرومی‌کاهند، در اندیشه امام خمینی(ره) عدالت مفهومی ذومراتب و طولی است که از عمیق‌ترین لایه‌های تهذیب باطن و مهار امیال نفسانی آغاز می‌شود و تا ساحت عینی بنیان‌گذاری ساختار سیاسی ضدسلطه و بازآرایی ساختارهای اقتصادی در نفع محرومان امتداد می‌یابد. در این منظومه، عدالت اجتماعی نه یک ابزار مصلحتی، تاکتیک سیاسی، یا برساخته بشری، بلکه ترجمان عینی توحید عملی در بستر تاریخ، استمرار راه انبیای الهی برای اقامه قسط، و غایت اصلی تأسیس حکومت دینی تعریف می‌گردد (امام خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۱: ۳۸۵-۳۸۸).

خاستگاه تبارشناختی این نگرش را باید در مشرب «عرفانی و انسان‌شناختی» امام خمینی(ره) ردیابی کرد؛ مبنایی که در آثاری همچون شرح چهل حدیث و شرح حدیث جنود عقل و جهل با شفافیت صورتبندی شده است. امام خمینی در این متون، عدالت را حقیقتِ «حد وسط میان افراط و تفریط»، مادر تمامی فضائل، و نقطه کمال تکوینی جوهره انسانی برمی‌شمارد. در ساحت تکوین و عرفان نظری، عدل همان تجلی صفت حق تعالی در نظام آفرینش و برقراری هماهنگی میان مظاهر ربوبی است. در ساحت سلوک فردی نیز انسانی که نتواند میان قوای غضبیه، شهویه و واهمه خود تعادل پدید آورد و زمام امور درون را به دست عقل نورانی و هدایت شرعی نسپارد، در اسارت ظلمت باطنی گرفتار خواهد بود. گره‌خوردگی بنیادین این سطح از اخلاق با فلسفه سیاسی امام در

این گزاره نهفته است که کارگزارانی که در حوزه فردی به تزکیه نفس نایل نیامده و درگیر حب جاه و طغیان درونی‌اند، به گونه‌ای گریزناپذیر در حوزه اجتماعی نیز دست به بازتولید ساختارهای طاغوتی، خودکامگی و استثمار خواهند زد. بر همین اساس است که در دیدگاه ایشان، ملکه عدالت و طهارت باطنی نه یک شرط اعتباری و تشریفاتی، بلکه شرطی وجودی، ذاتی و انفکاک‌ناپذیر برای زمامداران و مدیران جامعه اسلامی به شمار می‌آید؛ تا آنجا که با کمترین لغزش از مرز عدالت و پایبندی به منافع مردم، مشروعیت تصدی امور خودبه‌خود ساقط می‌گردد (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۴۷-۱۵۲؛ امام خمینی، ۱۳۸۱: ۵۳-۵۶).

در تداوم این مبنای عرفانی، دومین خاستگاه تبارشناختی اندیشه امام در بستر «فقه سیاسی، مصلحت عمومی و احکام حکومتی» پدیدار می‌شود. امام خمینی (ره) در رساله تاریخی ولایت فقیه: حکومت اسلامی، خط بطلانی بر تلقی‌های خشی، فردی و عزلت‌گزین از شریعت کشید و تصریح نمود که کالبد احکام اسلامی —از عبادات تا حدود و دیات و مالیات‌ها— سرشت اجتماع و سیاست پیوند خورده است و تحقق آنها بدون سازمان‌دهی حکومت مقتدر عادل ناممکن خواهد بود. در نگاه ایشان، فلسفه بنیادی تشریع ولایت و تأسیس نهاد حکومت، دادخواهی، مهار ستمگران و گسستن زنجیرهای تعدی از گردن محرومان است. امام خمینی با استناد به بیانات امیرالمؤمنین (ع) در خطبه شقشقیه، تعهد و پیمان الهی عالمان دین را یادآور می‌شود که نباید در برابر «کُظْمِ ظالم» (شکم‌بارگی و انباشت ثروت اغنیا) و «سَعْبِ مظلوم» (گرسنگی جانکاه ستم‌دیدگان) به سکوت بنشینند (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۳۷-۴۰). در این هندسه فقهی، دولت اسلامی صرفاً نگهبان نظم صوری بازار و حامی وضع موجود نیست؛ بلکه نهادی مداخله‌گر، اصلاح‌گر و متعهد است که وظیفه دارد از تمرکز خطرناک ثروت در دست اقلیتی سودجو ممانعت به عمل آورد. امام با تمسک به اختیارات ولایت فقیه، احکام حکومتی و نظریه مصلحت امت، به حاکمیت مشروع این اختیار را اعطا می‌کند که برای صیانت از توازن جامعه، در صورتی که مالکان و سرمایه‌داران بزرگ به حقوق عمومی تعدی ورزند یا شاکله تعادل اجتماعی به مخاطره افتد، مالکیت‌های نامشروع را مصادره، صنایع بنیادین را ملی، و منابع را به سود فرودستان بازتوزیع نماید (امام خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۲۱: ۲۱۷-۲۲۰). وجه انضمامی‌تر و رادیکال این تبارشناسی، در برساختن دوگانه قرآنی «مستضعفین در برابر مستکبرین» تجلی می‌یابد که شالوده جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی را رقم زد. امام خمینی با استناد به سنت‌های تاریخی انبیا و آیه کریمه «وَرُئِدُوا أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ...»، نزاع تاریخی

جوامع را نبرد بی‌وقفه محرومان و پابرهنگان با فرعون‌ها، قارون‌ها و کانون‌های انباشت زر و زور صورت‌بندی می‌کند. در این گفتمان، مستضعف نه عنصری فرودست، دلیل و ترحم‌برانگیز که محتاج اعانه‌های دولتی باشد، بلکه سوژه بیدار، موتور محرک تاریخ، وارث زمین، و به تعبیر مکرر ایشان، «ولی نعمت واقعی مسئولان» است (امام خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۶: ۲۳-۲۵). تمایز قاطع میان «اسلام ناب محمدی (ص)» و «اسلام آمریکایی» در آخرین پیام‌های امام، تجلی تام همین نگرش است؛ اسلامی که در آن، طرفداری از سرمایه‌داری بی‌مهار، رفاقت با اغنیا، اشرافی‌گری کارگزاران، و ترویج تحجر، بارزترین نشانه انحراف شمرده می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۲۱: ۱۱-۱۵). این نگاه مستقیماً مدل عدالت در اندیشه امام را به سوی یک الگوی تهاجمی از «عدالت توزیعی جبرانی» و توانمندسازی محرومان سوق می‌دهد؛ الگویی که در آن اولویت تخصیص منابع، یارانه‌ها و امتیازات عمومی همواره و بدون مصالحه باید به سمت طبقات فرودست و حاشیه‌نشین جهت‌گیری شود تا تبعیض‌های تاریخی نهادینه‌شده جبران گردد. پیوند این الگوی تبارشناختی با مفاهیم جامعه‌شناسی سیاسی، در دو محور عمده پیرامون سرمایه اجتماعی و الگوی مشارکت هویدا می‌گردد. نخست آنکه محوریت بخشیدن به مستضعفان، نوع ویژه‌ای از «سرمایه اجتماعی هویتی، افقی و پیونددهنده» را به روایت پائتام در لایه‌های عمیق جامعه سامان بخشید. توده‌های فرودست شهری و روستایی که در ساختار پیشین به حاشیه رانده شده و احساس بیگانگی با قدرت داشتند، با این گفتمان هویت جدیدی یافته و خود را صاحبان اصیل نظام سیاسی تعریف کردند. این ادراک از عدالت، به زایش اعتمادی شورانگیز، همبستگی ارگانیک و فداکاری تاریخی در بزنگاه‌هایی چون دوران دفاع مقدس و بحران‌های سهمگین دهه نخست انقلاب انجامید؛ اعتمادی که تکیه‌گاه آن تعلق به یک هویت ایمانی مشترک و آرمان حمایت از محرومان بود. با این حال، به دلیل غلبه رویکرد هویتی-ارزشی بر قواعد رویه‌ای و ساختاری، این سنخ از سرمایه اجتماعی عمدتاً در چارچوب پیونددهنده میان نیروهای همراه عمل کرد و ظرفیت محدودی برای تبدیل شدن به سرمایه اجتماعی پل‌زننده جهت دربرگیری طبقات متوسط جدید و بخش‌های ناهمگن جامعه از خود نشان داد.

دوم آنکه ماهیت مشارکت سیاسی در این چارچوب معرفتی دگرگون شد. مشارکت در اندیشه امام خمینی، از شکل تشریفاتی، منفعلانه و ادواری نظام‌های سرمایه‌داری پارلمانی فراتر رفته و به مشارکتی «ایجابی، تکلیفی، توده‌ای و انقلابی» بدل گردید. در این دیدگاه، حضور در صحنه نه یک انتخاب تفننی برای پیگیری منافع فردی، بلکه تکلیفی شرعی و تاریخی برای پاسداری از قسط و نفی

سلطه مستکبران است. امام خمینی مشروعیت، قوام و بقای جمهوری اسلامی را در گرو استمرار خوی کوخ‌نشینی کارگزاران و ادای دین به محرومان دانسته و به صراحت هشدار می‌داد که هرگاه دولتمردان به رفاه‌طلبی، کاخ‌نشینی و اشرافی‌گری متمایل شوند و درد محرومان از یادها برود، علقه روحی و اجتماعی مردم با حکومت گسسته خواهد شد و ساختار حاکمیت فاقد هرگونه پایگاه و ستون فقرات حمایتی خواهد گشت (امام خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۷: ۳۷۶-۳۸۰). بنابراین، عدالت توزیعی در این دستگاه فکری، نیروی محرک اصلی در بسیج مشارکت مردمی و تضمین تداوم انقلاب تلقی می‌شود.

۵. تحلیل تطبیقی و ستیز مفهومی: دلالت‌های عدالت بر بازتولید سرمایه اجتماعی و

مشارکت سیاسی

تبارشناسی تبارشناختی آرای امام خمینی (ره) و شهید مرتضی مطهری به روشنی آشکار می‌سازد که اگرچه هر دو متفکر، ریشه در سنت معرفتی تشیع داشته و غایت بنیادین استقرار نظام سیاسی را تحقق «قسط و عدل» قرآنی می‌دانند، اما پایگاه عزیمت نظری و اولویت‌های ساختاری آنان به دو صورت‌بندی متمایز، ولی در عین حال مکمل از عدالت اجتماعی انجامیده است. واکاوی این تمایزات، نه به معنای نفی هم‌پوشانی، بلکه برای تبیین دیالکتیک حاکم بر «حکمرانی عدالت‌محور» ضروری است. در واقع، فهم این پیوند، دستگاه تحلیلی کارآمدی را برای درک نوسانات تاریخی سرمایه اجتماعی و دگرگونی در اشکال مشارکت سیاسی در دوران پس از انقلاب اسلامی فراهم می‌آورد. کانون اصلی این تمایز، در خاستگاه روش‌شناختی و نقطه عزیمت تحلیلی دو اندیشمند نهفته است. شهید مطهری عدالت را از موضع یک متکلم و فیلسوف عقل‌گرا به بحث می‌گذارد؛ جایی که آموزه «حسن و قبح عقلی» و پذیرش حقوق ذاتی انسان در نظام احسن آفرینش، او را به سمتی رهنمون می‌سازد که عدالت را مفهومی کشف‌شدنی با ترازوی خرد انسانی بداند. از این رو، عدالت اجتماعی در خوانش مطهری، ماهیتی عمیقاً «رویه‌ای و استحقاقی» می‌یابد؛ به این معنا که وظیفه اصلی حکومت، فراهم‌آوری سازوکارهایی است که در آن رقابت برابر، حاکمیت شفاف قانون، شایسته‌سالاری و نفی امتیازات رانتی تضمین شود تا هر کنشگر متناسب با استعداد تکوینی و کاردانی خویش به جایگاه درخور برسد (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۵: ۷۱-۷۳). در نقطه مقابل، امام خمینی (ره) با اتخاذ درکی عینی، تاریخی و مبارزاتی از تضادهای اجتماعی، از جایگاه یک فقیه عارف و رهبر انقلابی به موضوع می‌نگرد. نقطه عزیمت ایشان، تحلیل ساختار سلطه و تبارشناسی قطب‌بندی نابرابر

میان مستضعفان و مستکبران در طول تاریخ است. در این منظومه، عدالت اجتماعی ماهیتی «توزیعی، جبرانی و ضد تبعیض» پیدا می‌کند که نیازمند دخالت مستقیم و قاطع حاکمیت برای شکستن انحصارهای نامشروع ثروت و اعطای سهم توده‌های محروم از منابع عمومی است؛ لذا در فقه حکومتی امام، تقدم رهایی پابرهنگان از چنگال فقر بر سایر تدابیر انتزاعی، به اولویت درجه اول خط مشی گذاری تبدیل می‌گردد (امام خمینی، ۱۳۷۸ الف، ج ۱۷: ۳۲۷-۳۳۰).

این دو رویکرد، در مقام اثرگذاری بر بازتولید سرمایه اجتماعی، دو کارکرد متمایز و متقابل را ایفا می‌کنند. با وام‌گیری از تمایز پاتنام، منظومه امام خمینی (ره) بیش از هر چیز منبعث‌کننده «سرمایه اجتماعی پیونددهنده» در میان اقشار گسترده فرودست و حاشیه‌نشینان تاریخی بوده است. هنگامی که رهبر یک انقلاب نوپا، طبقات محروم را صاحبان اصلی کشور و ستون فقرات دفاع از نظام معرفتی می‌کند، نوعی بازشناسی هویتی نیرومند رخ می‌دهد که شبکه گسترده‌ای از اعتماد درون‌گروهی، همبستگی ایمانی و آمادگی برای ایثار جمعی را تولید می‌کند که ضامن تاب‌آوری جامعه در سال‌های پر آشوب نخستین بود (پاتنام، ۱۳۸۰: ۴۱-۴۵). با این حال، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که پایداری این سرمایه اجتماعی منوط به تداوم کارآمدی توزیعی است؛ هرگاه ساختار اجرایی دچار ناکارآمدی معیشتی شود یا جلوه‌هایی از اشرافی‌گری بازتولید گردد، این سنخ از سرمایه اجتماعی به سرعت به احساس محرومیت نسبی و بدبینی بدل می‌شود. در مقابل، دستگاه فکری شهید مطهری به‌طور مستقیم موتور محرک «اعتماد نهادی» است؛ جایی که اعتماد شهروندان به دستگاه‌های عمومی نه از سنخ عواطف توده‌ای، بلکه حاصل عقل‌پذیری تصمیمات، رعایت بی‌طرفانه آیین‌های دادرسی، شایستگی در انتصابات و شفافیت رویه‌هاست (Rothstein, 2005: 89). مشاهده سلامت رویه‌ها در این چارچوب، حتی در شرایط تنگناهای مادی، مانع از فروپاشی اعتماد نهادی و بدبینی مزمن نسبت به مشروعیت حاکمیت می‌شود. دلالت‌های این دو نظریه بر طبیعت و کیفیت مشارکت سیاسی نیز واجد این موازنه مکمل است. پیوند میان تلقی امام خمینی (ره) از عدالت و کنش سیاسی، الگویی از «مشارکت بسیج‌گرایانه، توده‌ای و تکلیفی» را پدید آورد که در دهه‌های نخست، بالاترین سطوح فداکاری را ثبت کرد. اما همان‌گونه که هانتینگتون در نظریه توسعه سیاسی خود هشدار می‌دهد، این گونه مشارکت اگر در گذر زمان به کانال‌های ساختارمند و باثبات متصل نشود، در مواجهه با انتظارات پیچیده نسل‌های متأخر دچار اختلال خواهد شد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۲۲). اینجاست که صورت‌بندی شهید مطهری نقش مکمل را ایفا کرده و مشارکت را از مرتبه یک هیجان حماسی، به سطحی از «کنشگری نظارتی، عقلانی و مدنی»

ارتقا می‌دهد. از دید مطهری، نظارت عمومی و امر به معروف، زمانی محقق می‌شود که فضای نقد و نهادهای مدنی تأمین شده باشد؛ امری که مشارکت سیاسی را از قالب ادواری و واکنشی، به یک عادت رفتاری نهادینه‌شده تبدیل می‌سازد. در یک سنتز مفهومی، الگوی حکمرانی علوی مدنظر انقلاب اسلامی، متکی بر یک موازنه پویای نظری میان دیدگاه امام خمینی (ره) و شهید مطهری است؛ به گونه‌ای که غفلت از هر یک، یا نظام را در ورطه مساوات‌ستیزی سرمایه‌دارانه فرو می‌برد و یا آن را از تکیه‌گاه عقلانیت حقوقی و انصاف رویه‌ای تهی می‌سازد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبارشناسی معرفتی مفهوم عدالت اجتماعی در گفتمان انقلاب اسلامی و سنجش دلالت‌های ساختاری آن بر فرآیند بازتولید سرمایه اجتماعی و دگرگونی در الگوهای مشارکت سیاسی، به تحلیل تطبیقی منظومه فکری امام خمینی (ره) و شهید مرتضی مطهری پرداخت. فرضیه بنیادین پژوهش بر این پایه استوار بود که عدالت در گفتمان انقلاب اسلامی پدیده‌ای صرفاً اخلاقی یا شعاری روبنایی و تهییج‌کننده نیست، بلکه یک دالّ مرکزی و سازه مفهومی چندبعدی است که هم‌زمان در سطوح کلامی، عرفانی، فقهی و فلسفی تولید معنا کرده و در ساحت عینی و ساختاری جامعه، پیامدهای مستقیمی بر اعتماد نهادی، قوام پیوند میان ملت و دولت و کیفیت کنشگری سیاسی بر جای می‌گذارد. از این رو، تمرکز اصلی بر پیوند میان خاستگاه‌های انتزاعی معرفت و جلوه‌های انضمامی جامعه‌شناختی قرار گرفت؛ پیوندی دیالکتیکی که در غالب پژوهش‌های پیشین یا به ورطه تقلیل‌گرایی اقتصادی و توصیف تاریخی افتاده بود و یا بدون برخورداری از یک چارچوب تحلیلی نظام‌مند مفصل‌بندی می‌شد.

واکاوی تطبیقی آرای این دو متفکر برجسته، از یک‌سو مبین «اشتراک در غایت تکوینی» و از سوی دیگر، نشانگر «تمایز در نقطه عزیمت روش‌شناختی» است. هر دو اندیشمند، برپایی قسط و نفی هرگونه استثمار، رانت و انحصار را استمرار تاریخی رسالت انبیا تلقی می‌کنند؛ با این تفاوت ساختاری که شهید مطهری بر بستر عقلانیت عدلیه، اصالت حسن و قبح ذاتی و تقدم حقوق طبیعی انسان، عدالت را ماهیتاً مفهومی استحقاق‌محور و معطوف به بی‌طرفی رویه‌ها و حاکمیت شفاف قانون بازتعریف می‌نماید، در حالی که امام خمینی (ره) با ابتنا بر توحید عرفانی، فقه پویای حکومتی و دوگانه مبارزاتی مستضعفین و مستکبرین، عدالت را به مثابه پروژه‌ای انقلابی، ضداستیلا و واجد

ترجیح بی‌چون‌وچرای محرومان صورت‌بندی می‌کند. بر این اساس، تلقی مطهری عمدتاً در پی تضمین عدالت رویه‌ای، شایسته‌سالاری و نفی بسترهای ساختاری فساد است، در حالی که الگوی امام خمینی (ره) مستقیماً به سمت عدالت توزیعی، جبران فرودستی‌های تاریخی و بازتوزیع منابع مادی و منزلتی جهت‌گیری دارد. این تمایز معرفتی در تبیین نسبت عدالت با بازتولید سرمایه اجتماعی نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند. گفتمان عدالت‌محور امام خمینی (ره) از طریق تکریم منزلت اجتماعی فرودستان، طرد اشرافی‌گری کارگزاران و تأکید بر ساده‌زیستی حاکمان، منبعث‌کننده عالی‌ترین مدارج سرمایه اجتماعی پیونددهنده و همبستگی هویتی در بدنه توده‌ای جامعه بوده است؛ سرمایه‌ای راهبردی که نقشی بی‌بدیل در پایداری سیاسی نظام در بحران‌های سهمگین دهه نخست ایفا نمود. در نقطه مقابل، دستگاه فکری شهید مطهری با اصرار بر ضرورت عقل‌پذیری سازوکارهای اداره کشور، پیش‌بینی‌پذیری آیین‌های دادرسی و عدم تبعیض در توزیع فرصت‌ها، زمینه‌ساز ایجاد اعتماد نهادی و سرمایه اجتماعی پل‌زننده میان خرده‌نظام‌ها و گروه‌های متنوع اجتماعی می‌گردد. تجربه زیسته دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که فقدان هر یک از این دو بال، آسیب‌زا خواهد بود؛ به گونه‌ای که تمرکز انحصاری بر سیاست‌های توزیعی حمایتی بدون انضباط رویه‌ای به پوپولیسم اقتصادی و استهلاک اعتماد نهادی می‌انجامد و در سوی دیگر، اکتفا به قانون‌گرایی انتزاعی غافل از نابرابری‌های انضمامی، به شکاف طبقاتی و گسست هویتی جامعه از حاکمیت دامن می‌زند. همین منطق دوگانه در ساماندهی الگوی مشارکت سیاسی نیز بازتولید می‌شود. رویکرد امام خمینی (ره) توانست مشارکتی گسترده، بسیج‌گرایانه و متکی بر تکلیف شرعی و کرامت انسانی پدید آورد که فراتر از محاسبات عقلانیت ابزاری و فایده‌محور عمل می‌کرد. با این حال، تداوم این نشاط جمعی در دوره‌های استقرار و عادی‌سازی سیاست، محتاج تبدیل هیجان‌های حماسی به الگوهای نهادینه‌شده است. این مرحله دقیقاً همان نقطه‌ای است که بینش شهید مطهری با محوریت امر به معروف ساختاری، نظارت عقلانی و نقد نهادهای قدرت، ظرفیت ارتقای مشارکت سیاسی از پویش‌های مقطعی و ادواری به کنشگری مدنی، سازمان‌یافته و مستمر را فراهم می‌سازد؛ فرایندی که در ادبیات نوسازی سیاسی می‌توان آن را تبدیل نیروی بسیج مردمی به سازوکارهای نهادینگی و ثبات سیاسی تعبیر کرد.

ارزش افزوده و نوآوری این پژوهش در سه ساحت پیوسته قابل رهگیری است. در مرتبه مفهومی، پژوهش حاضر مفهوم عدالت را از تقلیل‌گرایی اقتصادی و فروکاستن آن به سیاست‌های بازتوزیع رفاهی یا خطابه‌های موعظه‌گرایانه رها کرده و آن را به عنوان سازه‌ای چندلایه و

مفصل‌بندی شده میان کلام، عرفان، فقه و دیوان‌سالاری تبیین کرده است. در ساحت نظری، پیوند دادن نظریات متأخر جامعه‌شناسی سیاسی نظیر سرمایه اجتماعی پاتنام، اعتماد نهادی اوفه، ساخت‌یابی هانتینگتون و عدالت رویه‌ای روتستاین با مفاهیم اصیل تفکر اسلامی، زمینه‌ای کارآمد برای گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای فراهم آورده است. در نهایت، در مرتبه تطبیقی، این اثر توانسته است به جای تقابل‌انگاری میان دو مکتب فکری یا یکسان‌پنداری ساده‌لوحانه، منطق تکمیلی و هم‌افزای میان خوانش امام خمینی (ره) و شهید مطهری را به عنوان ارکان یک الگوی حکمرانی بسامان آشکار سازد.

با این وجود، تعمیم‌پذیری یافته‌های این مطالعه با محدودیت‌های روش‌شناختی و اسنادی مشخصی روبروست. اتکای عمده این پژوهش بر داده‌های متن‌پژوهانه و اسنادی موجب شده است تا تحلیل‌ها در افق نظریه‌پردازی و استنتاج تفسیری باقی بمانند و سنجش‌های آماری و پیمایشی متغیرهای سرمایه اجتماعی در ادوار مختلف به مجالی دیگر واگذار شود. افزون بر این، تحدید دامنه تطبیق به دو متفکر محوری—اگرچه به جهت وزن تاریخی و معرفتی آنان کاملاً قابل دفاع است—مجال پرداختن به ظرفیت‌های نظری دیگر نظریه‌پردازان نامدار انقلاب اسلامی نظیر آیات عظام سید محمدباقر صدر، سید محمود طالقانی و سید محمد حسینی بهشتی را محدود ساخته است؛ متفکرانی که خوانش آنان از مالکیت و عدالت ساختاری می‌توانست لایه‌های دیگری بر این سنتز مفهومی بیفزاید. همچنین تفاوت نسخه‌های چاپی و تطبیق تاریخی برخی مواضع گفت‌مانی، بازخوانی پیوسته متون بر پایه نسخه‌های معیار مؤسسات پژوهشی مربوطه را به ضرورتی دائمی بدل می‌سازد.

افق‌های فراروی این پژوهش، مسیرهای روشنی را در دو قلمرو علمی و راهبردی پیش پای صاحب‌نظران و سیاست‌گذاران می‌نهد. در ساحت مطالعات تکمیلی، آزمون تجربی مدل مفهومی حاضر از طریق پژوهش‌های ترکیبی (آمیخته) ضروری به نظر می‌رسد؛ بدین معنا که بتوان همبستگی میان ادراک بی‌طرفی رویه‌ها با شاخص‌های فرسایش یا تقویت اعتماد نهادی را در برش‌های تاریخی پس از جنگ تحمیلی ارزیابی نمود. همچنین تحلیل چندسطحی سنخ‌شناسی مشارکت—به تفکیک مشارکت انتخاباتی، کنش‌های اعتراضی و پویش‌های تشکلیافته مدنی—می‌تواند میزان اثرگذاری تفکیک‌شده عدالت رویه‌ای و توزیعی را بر هر یک از این وجوه آشکار سازد. به موازات این امر، گشودن باب تطبیق انتقادی میان نظریه عدالت در انقلاب اسلامی با رویکردهای لیبرال-دموکراتیک و مساوات‌گرای معاصر نظیر نظریات جان رالز و آمارتیا سن، به غنابخشی بیشتر به این چارچوب نظری خواهد انجامید.

در نهایت، در افق خط‌مشی‌گذاری و مدیریت کلان، دلالت صریح پژوهش بر این واقعیت تأکید دارد که تحقق حکمرانی عادلانه در تراز انقلاب اسلامی، مستلزم پیوند تفکیک‌ناپذیر میان «سیاست‌های توزیعی فرصت‌ساز» و «انضباط ساختاری و رویه‌ای» است. هرگونه تلاش برای ارتقای سرمایه اجتماعی که صرفاً بر اعطای امتیازات معیشتی بدون شفاف‌سازی فرآیندها تمرکز کند، در بلندمدت بستر بازتولید رانت و تعمیق بدبینی عمومی را فراهم خواهد ساخت؛ همان‌گونه که تقلیل عدالت به رعایت رویه‌های خشک قانونی و بی‌توجهی به شکاف‌های ناشی از فقر ساختاری، اصالت هویتی نظام را با بحران مواجه می‌سازد. از این رو، استواری جمهوری اسلامی در مواجهه با چالش‌های معاصر، در گرو بازتولید توأمان «شفافیت و حاکمیت بی‌طرفانه قانون» در تراز عقلانیت مطهری، و «جهت‌گیری سازش‌ناپذیر به نفع طبقات محروم» در امتداد فقه حکومتی و آرمان‌گرایی امام خمینی(ره) خواهد بود.

منابع

- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۸ الف). صحیفه امام: بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها (دوره ۲۲ جلدی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۸ ب). شرح چهل حدیث (اربعین حدیث). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۱). ولایت فقیه: حکومت اسلامی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۵). شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- پاتنام، رابرت دیوید (۱۳۸۰). دموکراسی و سنت‌های مدنی: تجربه ایتالیای مدرن (ترجمه محمدتقی دلفروز). تهران: انتشارات روزنامه سلام.
- پاتنام، رابرت دیوید (۱۳۸۴). بولینگ به تنهایی: فروپاشی و احیای جامعه آمریکایی (بخش‌هایی ترجمه‌شده در مقالات سرمایه اجتماعی). تهران: انتشارات شیرازه.
- جلایی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی حرکات اجتماعی (با تأکید بر جنبش‌های پس از دوم خرداد). تهران: انتشارات طرح نو.
- ساعی، احمد (۱۳۸۴). مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم. تهران: سمت.
- شارع‌پور، محمود (۱۳۸۴). بررسی رابطه میان سرمایه اجتماعی و ابعاد هویت اجتماعی جوانان. علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۲ (۲۹)، ۲۳-۵۴.
- صانعی‌دربیدی، منوچهر (۱۳۸۴). مبانی اخلاق در فلسفه غرب و اسلام. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- علوی‌تبار، علیرضا (۱۳۷۹). بررسی الگوی مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها. تهران: انتشارات سازمان شهرداری‌های کشور.
- فیرحی، داود (۱۳۸۲). نظام سیاسی و دولت در اسلام. تهران: سمت.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۶). تطورات گفتمان‌های هویتی در ایران: ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد. تهران: نشر نی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). بیست گفتار. تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). مجموعه آثار استاد شهید مطهری (جلدهای مختلف، به ویژه جلد‌های ۱، ۲، ۲۰، ۲۴ و ۲۵: عدل الهی، نظام حقوق زن در اسلام، پیرامون انقلاب اسلامی، اسلام و مقتضیات زمان). تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). نظری به نظام اقتصادی اسلام. تهران: انتشارات صدرا.
هانتینگتون، ساموئل پی (۱۳۷۵). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی (ترجمه محسن ثلاثی). تهران: نشر علم.

Offe, Claus. (1999). How does trust come about? In Mark E. Warren (Ed.), *Democracy and Trust* (pp. 42–87). Cambridge: Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511659959.003>

Rothstein, Bo. (2005). *Social Traps and the Problem of Trust*. Cambridge: Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511490323>